

قصه هایی از امام باقر علیه السلام

مرده ای که برگشت

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق نقل با سند: اولویت ۳

الأمالی (للطوسی) / النص / ۴۱۰ / [۱۴] المجلس الرابع عشر

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ يَخْتَلِفُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَكَانَ مَرْكَزُهُ بِالْمَدِينَةِ يَخْتَلِفُ إِلَى مَجْلِسِ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، أَلَا تَرَى أَنِّي إِنَّمَا أَغْشَى مَجْلِسَكَ حَيَاءً مِنِّي لَكَ، وَ لَا أَقُولُ إِنِّي فِي الْأَرْضِ أَحَدًا أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ أَعْلَمُ أَنَّ طَاعَةَ اللَّهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ وَ طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي بُغْضِكُمْ، وَ لَكِنْ أَرَاكَ رَجُلًا فَصِيحًا، لَكَ آدَبٌ وَ حُسْنُ لَفْظٍ، وَ إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ إِلَيْكَ لِحُسْنِ آدَبِكَ، وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ لَهُ خَيْرًا، وَ يَقُولُ: لَنْ تَخْفَى عَلَى اللَّهِ خَافِيَةً.

فَلَمْ يَلْبَثِ الشَّامِيُّ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى مَرِضَ وَ اشْتَدَّ وَجَعُهُ، فَلَمَّا ثَقُلَ دَعَا وَلِيَّهُ، وَ قَالَ لَهُ: إِذَا أَنْتَ مَدَدْتَ عَلَى الثُّوبِ فِي النَّعْشِ، فَأَتِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ أَعْلِمْهُ أَنِّي أَنَا الَّذِي أَمَرْتُكَ بِذَلِكَ.

قَالَ: فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ ظَنُّوا أَنَّهُ قَدْ بَرَدَ وَ سَجَّوهُ، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحَ النَّاسُ خَرَجَ وَلِيَّهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَلَمَّا أَنْ صَلَّى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ تَوَرَّكَ - وَ كَانَ إِذَا صَلَّى عَقَبَ فِي مَجْلِسِهِ - قَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، إِنَّ فُلَانًا الشَّامِيَّ قَدْ هَلَكَ، وَ هُوَ يَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: كَلَّا، إِنَّ بِلَادَ الشَّامِ بِلَادُ صِرٍّ وَ بِلَادُ الْحِجَازِ بِلَادُ حَرٍّ وَ لَحْمُهَا شَدِيدٌ، فَانْطَلِقْ فَلَا تَعْجَلَنَّ عَلَى صَاحِبِكَ حَتَّى آتِيَكُم، ثُمَّ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ، فَآخَذَ وَضُوءًا، ثُمَّ عَادَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ تَلَقَّاءَ وَجْهِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ.

ثُمَّ نَهَضَ فَانْتَهَى إِلَى مَنْزِلِ الشَّامِيِّ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ، فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ، ثُمَّ أَجْلَسَهُ فَسَنَدَهُ، وَ دَعَا لَهُ بِسَوِيْقٍ فَسَقَاهُ، فَقَالَ لِأَهْلِهِ: امْلُثُوا جَوْفَهُ، وَ بَرِّدُوا صَدْرَهُ بِالطَّعَامِ الْبَارِدِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى عُوِفِيَ الشَّامِيُّ، فَاتَى أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ:

أَخْلَنِي، فَأَخْلَاهُ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ، فَمَنْ أَتَى مِنْ غَيْرِكَ خَابَ وَ خَسِرَ وَ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَمَا بَدَأَ لَكَ قَالَ: أَشْهَدُ أَنِّي عَهَدْتُ بِرُوحِي وَعَايْنَتُ بِعَيْنِي، فَلَمْ يَتَفَاجَأْنِي إِلَّا وَمُنَادٍ يُنَادِي، أَسْمِعُهُ بِأُذُنِي يُنَادِي وَمَا أَنَا بِالنَّائِمِ:

رُدُّوا عَلَيْهِ رُوحَهُ، فَقَدْ سَأَلْنَا ذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَيُبْغِضُ الْعَبْدَ وَيُحِبُّ عَمَلَهُ قَالَ: فَصَارَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

از محمد بن سلیمان او از پدرش نقل میکنند که مردی شامی که ساکن مدینه شده بود گاه گاه خدمت حضرت باقر میرسید میگفت بآن جناب آقا خیال نکنی من خدمت شما میرسم بواسطه خجالتی است که از شما دارم (و ارادتمند شمایم) در روی زمین کسی را بیش از شما خانواده دشمن نمیدارم و معتقدم که اطاعت خدا و پیغمبر و امیر المؤمنین در دشمنی با شما است ولی چون مردی خوش صحبت و دارای ادب هستی رفت و آمد من برای همین است. وقتی این حرف را میزد حضرت باقر میفرمود (لن تخفی علی الله خافیه)

هیچ چیز بر خدا پنهان نیست. بالجمله، روزی چند بر نگذشت که مرد شامی رنجور گردید و درد و رنجش شدت یافت و چون ثقیل و سنگین گردید ولی خویش را خواست و گفت: چون من مردم و جامه بر من کشیدی به خدمت محمد بن علی علیهما السلام بشتاب و از حضرتش مسألت کن که بر من نماز بگزارد و هم در خدمتش معروض دار که من خود با تو این سخن گذاشته‌ام.

بالجمله، چون شب به نیمه رسید که گمان کردند که وی از جهان برفته است پس او را در هم پوشانیدند و در بامداد ولی او به مسجد در آمد و درنگ فرمود تا آن حضرت از نماز خود فراغت یافت و تورک و کان عقب فی مجلسه، یعنی متورکا جلوس فرموده ظاهر پای راست را در باطن پای چپ قرار داده بود و در مجلس خود به تعقیب نماز می پرداخت. عرض کرد: یا ابا جعفر، همانا فلان مرد شامی هلاک شد و از تو خواستار گردید که بر وی نماز گزاری، فرمود:

كَلَّا، إِنَّ بِلَادَ الشَّامِ بِلَادُ بَرٍّ وَ الْحِجَازَ بِلَادُ حَرٍّ وَ لَهَا شِدِيدٌ، فَانْطَلِقْ فَلَا تَعْجَلْ عَلَى صَاحِبِكَ حَتَّى آتِيَكُم.

یعنی: چنین نیست که پندارید و دانسته‌اید که او هلاک شده، چه بلاد شام سخت سرد است و بلاد حجاز گرم سیر و صورت گرمایش سخت است باز شو و در کار صاحب خود تعجیل مکن تا نزد شما شوم.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

پس آن حضرت برخاست و وضو گرفت و دیگر باره دو رکعت نماز بگذاشت و دست مبارک را چندان که خدای خواست در برابر چهره مبارک خود به جهت دعا برافراشت، پس به سجده در افتاد تا آفتاب چهره گشود، پس برخاست و روانه شد به منزل مرد شامی و چون داخل آنجا شد آن مرد را بخواند، شامی عرض کرد:

لَبَّیک یا بن رسول الله، آن حضرت او را بنشاند و تکیه داد او را و شربت سویقی طلب کرده بد و بیاشامانید و اهلش را فرمود: شکم او را و سینه او را از طعام سرد آکنده و خنک گردانند و آن حضرت بازگشت و چیزی بر نگذشت که شامی صحت و شفا یافت و به حضرت ابی جعفر علیه السلام بشتافت و عرض کرد: با من خلوت فرمای، آن حضرت چنان کرد، شامی عرض نمود: شهادت می‌دهم که تو حجت خدایی بر خلق خدا و تویی آن باب که باید از آن در آمد، و هر کس بیرون از این حضرت به راهی دیگر پوید و با کس دیگر گوید خائب و خاسر است، و به ضلالتی دور دچار است.

امام علیه السلام فرمود: و ما بدالک؟ تو را چه پیش آمد و نمودار گردید؟

گفت: هیچ شک و شبهه ندارم که روح مرا قبض کردند و مرگ را به چشم خویش معاینه کردم و به ناگاه صدای منادی برخاست چنان که به گوش خویش شنیدم که ندا می‌کرد که روح وی را بر تنش بازگردانید که محمد بن علی علیهما السلام از ما مسألت نموده است.

حضرت ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: اما علمت ان الله يحب العبد، و یبغض عمله، یبغض العبد و یحب عمله؟ مگر ندانسته‌ای که خدای تعالی بنده‌ای را دوست می‌دارد و عملش را مبعوض می‌دارد، و بنده‌ای را مبعوض می‌دارد و عملش را دوست می‌دارد؟ [یعنی: گاهی چنین می‌شود، چنان که تو در حضرت خداوند مبعوض بودی اما محبت و دوستی تو با من در پیشگاه یزدان مطلوب بود.]

بالجمله، راوی گوید: آن مرد شامی از آن پس از جمله اصحاب ابی جعفر علیه السلام گردید.